

زبان گفتاری و زبان نوشتاری *

نجف دریابندری

در این مقاله نجف دریابندری نخست به بیان واقعیتی دربارهٔ زبان می‌پردازد. زبان در هر مقطع زمانی یک شکل نوشتاری و یک شکل گفتاری دارد که هنجارهایی خاص این دو شکل را از یکدیگر متمایز می‌کند. پس ما در هر مقطع زمانی صاحب شخصیت زبانی دوگانه‌ای هستیم، یا به عبارت ساده‌تر دو زبان داریم: یکی زبانی که می‌نویسیم و دیگری زبانی که صحبت می‌کنیم. این دو زبان در طول زمان ثابت نمی‌مانند بلکه مدام تغییر می‌کنند. تغییر به این صورت است که عناصری بتدریج از زبان گفتاری به زبان نوشتاری وارد می‌شود بطوری که درک زبان نوشتاری بتدریج برای نسل‌های بعد دشوارتر می‌شود. با این حال مرزین زبان گفتاری و زبان نوشتاری در هر مقطع زمانی همچنان باقی می‌ماند. انتقال از زبان نوشتاری به زبان گفتاری انتقالی دایمی است که در برخی از مقاطع با سرعت بیشتری صورت می‌گیرد.

ما فارسی زبانها اصولاً با دو زبان متفاوت سروکار داریم، و در واقع می‌شود گفت که از این حیث در نوعی مرحلهٔ دوزبانگی سیر می‌کنیم. مرحلهٔ دوزبانگی هم غالباً مرحلهٔ انتقال از یک زبان به زبان دیگر است. ما به سرعت داریم از آنچه اسمش را زبان نوشتار گذاشته‌ایم به زبان گفتار منتقل می‌شویم. از آنجا که ما هر دو زبان را می‌دانیم، غالباً متوجه دامنهٔ تفاوت‌های این دو زبان نمی‌شویم. برای کسی که فقط یکی از این دو زبان را بلد باشد تفاوت کاملاً محسوس است. یکی از دوستان من زن فرانسوی داشت و این خانم گفتگوی فارسی را خوب یاد گرفته بود و راحت حرف می‌زد، ولی سواد فارسی نداشت. بعد که خواست سواد فارسی هم یاد بگیرد، همین که اولین جمله‌های کتاب درسی ابتدایی را خواند فریاد زد "این به زبون دیگه‌ست!" از طرف دیگر می‌دانیم بسیاری از شرق شناسان زبان و ادبیات فارسی را از روی کتاب یاد می‌گرفتند و متون ادبی را تصحیح و تفسیر می‌کردند، ولی از گفتگوی روزمرهٔ مردم چیزی دستگیرشان نمی‌شد.

تفاوت میان زبان گفتار و زبان نوشتار در زبان‌های دیگر هم وجود دارد. از این لحاظ همهٔ این زبانها کم یا بیش در نوعی مرحلهٔ دوزبانگی به سر می‌برند. تحول زبان هم ظاهراً به همین ترتیب پیش می‌آید. امروز انگلیسی زبانها زبان شکسپیر و مارلو را درست نمی‌فهمند، چون در زبان آنها تحول واقع شده است. یعنی یک شکل از زبان عمومیت پیدا کرده است و شکل دیگری کم و بیش فراموش شده. در مورد زبان فارسی این تحول هنوز کامل نشده است. نه این که واقع نشده باشد، بلکه کامل نشده است. ما هنوز شعر سعدی و فردوسی را به قول خود سعدی "همچون شکر" می‌خوریم، چون که زبان آنها هنوز فراموش نشده است. ولی من فکر می‌کنم روزی خواهد رسید که فهم زبان سعدی و فردوسی برای فارسی زبانها همان قدر دشوار باشد که فهم زبان شکسپیر و مارلو برای انگلیسی

* زبان گفتاری و زبان نوشتاری، نجف دریابندری، پیام کتابخانه، شماره ۱، صفحات ۱۵۹-۱۵۲
این مقاله بخشی است از مقاله مفصل‌تری با همین نام که در مجله پیام کتابخانه، شماره ۱، صفحات ۱۵۹-۱۵۲ بچاپ رسیده است.

زبانهای امروز. نسل قدیم غالباً شکایت می‌کند که نسل جدید زبان ادبی را نمی‌فهمد. این حرف پربیراه نیست. اما این مشکل فقط به علت "یسوادی" نسل جدید نیست، این نشانه تحول است."

تفاوت میان زبان گفتار و زبان نوشتار در چهار زمینه عمده زیر است: کلمه، اصطلاح (idiom)، ساخت یا نحو جمله و آهنگ جمله. دریا بندری با ذکر مثالی به بیان تفاوت میان این دو نوع زبان می‌پردازد:

"دو زبان نوشتار و گفتار هر کدام قواعد و نوامیس خاص خودشان را دارند، منتها در این مرحله‌ای که ما هستیم حد و مرز آنها روشن نیست و در همدیگر تداخل می‌کنند. تفاوت‌های این دو زبان از دو نوع است. یکی تفاوت در تلفظ کلمات است، مثل «نان» که می‌شود «نون»، یا «می‌گویم» که می‌شود «می‌گم». تفاوت دیگر، که کمتر به آن توجه داریم ولی به نظر من مهم‌تر است، تفاوت در بافت عبارت است، یا به اصطلاح در تألیف کلام. تلفظ مسأله مشکلی نیست. هر کسی می‌تواند «نان» را «نون» و «می‌گویم» را «می‌گم» تلفظ بکند. ولی تألیف کلام در زبان گفتار هنجارهای دیگری دارد، و مقداری از مشکلات ناشی از این است که ما همان هنجارهای زبان نوشتار را در زبان گفتار جاری می‌کنیم، و در نتیجه چیز ناهنجاری از کار در می‌آوریم. مثلاً به این جمله ساده توجه کنید: «برخیزید و دستان را به من بدهید.» حالا اگر ما بخواهیم این جمله را به زبان گفتار ترجمه کنیم، ترجمه ما چند صورت ممکن است پیدا کند. یکی این که فقط تلفظ کلمات را دستکاری کنیم و با بافت یا تألیف کلام کاری نداشته باشیم. در این صورت جمله ما می‌شود: «برخیزین و دستونو به من بدین.» دوم این که فعل «برخیزید» را که در زبان گفتاری متروک شده عوض کنیم، ولی باز در بافت عبارت دست نبریم. یعنی بگوییم «پاشین و دستونو به من بدین.» سوم این که جمله را هم از حیث کلمات و تلفظ و هم از حیث بافت دیگرگون کنیم. در این صورت می‌گوییم «پاشین، دستونو بدین من.» (البته این ممکن است صورتهای دیگری هم پیدا کند، که حالا به نظر من نمی‌رسد.) به نظر من صورت اول به کلی ناهنجار است، چون نه تنها بافت عبارت بافت گفتار نیست، بلکه فعل «برخیزید» که در زبان گفتار کمتر شنیده می‌شود - یا اصلاً شنیده نمی‌شود - با یک تصرف مکانیکی به صورت «برخیزین» در آمده، و نویسنده گمان کرده است که ترجمه از زبان گفتار به زبان نوشتار همین تصرف مکانیکی است.

اما این کاری است که گمان می‌کنم کمیوتر بهتر از آدمیزاد می‌تواند انجام بدهد. صورت دوم هم زیاد بهنجار نیست، چون در این صورت فقط فعل ناهنجار «برخیزین» عوض شده است و بافت عبارت همان است که بود. درباره او بعد از این فعل بحث نمی‌کنم، چون ممکن است پای سلیقه به میان بیاید. همین قدر می‌گویم سلیقه من این است این واو هم حذف بشود. اما در صورت سوم هنجارهای کاملاً متفاوتی جاری است. این زبان گفتار است، و اگر درست باشد که واقعیت زبان آن صداهایی است که از دهان گوینده بیرون می‌آید، نه آن علائم و آثاری که روی کاغذ ثبت می‌شود، می‌بینیم - یا در حقیقت می‌شنویم - که میان صورت نوشتاری و صورت گفتاری این جمله ساده چه تفاوت‌های بارزی وجود دارد.

تا اینجا دریا بندری درباره تأثیرپذیری زبان نوشتاری از زبان گفتاری بحث می‌کند، اما این تأثیرپذیری به «گفتگو» محدود نمی‌شود و زبان گفتاری همه جا به معنی زبان گفتگو نیست. چنانکه گفتیم

زبان گفتاری چهار ویژگی عمده دارد که می‌توان از این زبان به اقتضای حال و به نسبت کم یا زیاد در متون توصیفی، توضیحی، استدلالی و نقلی نیز استفاده کرد. به عبارت دیگر می‌توان نثری به سبک و زبان گفتاری نوشت. اما گفتگو شکلی خاص از زبان گفتاری است که روان و طبیعی در آوردن آن در تألیف یا در ترجمه دشواریهای خاصی دارد. در ترجمه نوار فیلم، مترجم معمولاً گفتگوها را روان‌تر، طبیعی‌تر و یکدست‌تر ترجمه می‌کند زیرا می‌داند ترجمه او باصطلاح مصرف گفتاری دارد، پس می‌کوشد زبان ترجمه را تا حد امکان از نظر لغات و اصطلاحات و نحو و آهنگ جملات به زبان گفتاری نزدیک کند. هر انحراف کوچک او از اصول و قواعد زبان گفتاری خیلی زود آشکار می‌شود به نحوی که اگر مترجم در هنگام دوبله فیلم حضور نداشته باشد هنرپیشه با کارگردان اجباراً ترجمه را تغییر می‌دهند بطوری که گفتار در دهان هنرپیشه روان و طبیعی جلوه کند.

نوشتن گفتگو یا ترجمه گفتگو در متون ادبی داستان دیگری دارد. در اینجا نویسنده یا مترجم که برخلاف گوینده یا مترجم نوار فیلم ضرورت بکارگیری هرچه روان‌تر و طبیعی‌تر زبان گفتاری را احساس نمی‌کند، با باور ندارد، صدای مردم را عیناً ثبت نمی‌کند. در دوره معاصر نویسندگان (مثلاً صادق هدایت) در تألیف یا ترجمه و گفتگوها زبانی بکار برده‌اند که نه کاملاً زبان نوشتاری است و نه عین زبان گفتاری. در این زبان عناصر زبان گفتاری و نوشتاری به نسبت کم یا زیاد، با یکدیگر تداخل پیدا کرده‌اند. به گفتگوی زیر توجه کنید:

- "شما و در این ساعت؟ آیا اتفاقی افتاده است؟"

- "خیر دخترم، فقط برو به خانمت بگو که من می‌خواهم فوراً با او حرف بزنم."

- "خانم دارد در آشپزخانه مربای گلابی برای زمستان درست می‌کند. همین حالا پای اجاق است و لباس پذیرایی دربر ندارد. می‌فهمید."

- بلی می‌فهم ولی به او بگو که برای موضوع بسیار مهمی آمده‌ام."

(تهلی و چند داستان دیگر، ص ۱۲۴)

در این گفتگو قاضی کلمات را غیرشکسته و به شکل نوشتاری آورده است. این روش ایشان در کار بسیاری از مترجمان سرشناس دیگر نیز دیده می‌شود. البته ثبت کلمات بشکل غیرشکسته تنها یکی از ویژگیهای زبان گفتاری است و اگر گفتاری کردن زبان به شکستن کلمات محدود می‌شد، کاری بود مکانیکی و بی‌نیاز از ذوق و تخیل و آگاهی. نویسندگان و مترجمان به تناسب تسلطی که بر زبان گفتاری دارند، از دیگر ویژگیهای زبان گفتاری در نوشتن یا ترجمه گفتگوها استفاده می‌کنند بطوریکه در برخی موارد خواننده با وجود آنکه کلمات را غیرشکسته می‌بیند اما احساس می‌کند گفتگو کاملاً روان و طبیعی است. در نقد زبان گفتگو می‌توان با معیارهای عینی و قابل توصیف نشان داد که آن زبان تا چه حد از عناصر زبان گفتاری بهره برده یا تا چه حد از زبان گفتاری انحراف پیدا کرده است. در جملات فوق که از قاضی نقل شد، آمیزش عناصر دو زبان گفتاری و نوشتاری را می‌توان بطور عینی نشان داد. در ترجمه، در مقایسه با تألیف، روان و طبیعی در آوردن گفتگو دشواری مضاعف دارد زیرا فرهنگ لغت چندان بکار نمی‌آید. این عرصه دامنه مترجم تازه کار است. ترجمه گفتگو بیش از هر محک دیگر توان یا ضعف مترجم را نشان می‌دهد. مترجمی که به زبان گفتاری تسلط ندارد نمی‌تواند برای عبارات گفتگو

معادلهایی روان و پذیرفتنی بیاید و در نتیجه به ترجمه تحت اللفظی گفتگو روی می آورد. به محض اینکه قهرمان داستان دهانش را باز می کند، خواننده می فهمد که او فارسی صحبت می کند یا شبه فارسی. زبان فارسی از ترجمه تحت اللفظی گفتگو آسیب های بسیار دیده است. تا مترجم گوشی حساس برای شنیدن زبان گفتاری نداشته باشد و تفاوت های زبان نوشتاری و گفتاری را درک نکند هرگز قادر به ترجمه روان و پذیرفتنی گفتگو نخواهد بود.

تحول به معنای گسترش زبان گفتار و عقب نشینی زبان نوشتار در همه زبانها همیشه جریان دارد. و زبان فارسی هم طبعاً از این قاعده مستثنا نیست. بنابراین صحبت از این نیست که حالا ناگهان تحول خاصی در زبان ما واقع شده باشد. تحول در زبان ما همیشه جریان داشته است. منتها احساس من این است که ما حالا داریم به یکی از مقاطع این تحول نزدیک می شویم. این مقطع شاید هنوز چند نسل از ما فاصله داشته باشد، ولی به هر حال در راه است. اما این که جریان اخیر از کجا شروع شده است، شاید این پرسش جواب کمابیش منجزی هم داشته باشد. منظورم این است که شاید بتوانیم بگوییم که این تحول از کی و در کجا در ادبیات ما بازتاب پیدا کرده و روی کاغذ ثبت شده است. من گمان می کنم از تلاش های جسته گریخته دهخدا در ایام انقلاب مشروطه که بگذریم، پس از شهریور ۲۰ است که زبان توده مردم ایران در ادبیات ضبط می شود. این نکته هم در ضمن قابل توجه است که در هر دو مورد، این جریان با افزایش فعالیت های توده مردم در زمینه های سیاسی و اجتماعی همراه بوده است. سنت جدید ادبیات فارسی البته با صادق هدایت شروع می شود و نمایندگان واقعی توده مردم ایران سروکله اشان برای اولین بار در آثار هدایت پیدا می شود. ولی هدایت با آنکه زبان زنده را از دهن مردم می گیرد و روی کاغذ می آورد، صدای مردم را به صورت فوتنیک ضبط نمی کند. مثلاً مشهدی شهباز در داستان «محلل» در جواب آمیرزایدالله که گفته است «خیر و برکت از همه چیزها رفته» می گوید «قربان دهننت. انگار دوره آخر زمان است.» نمی گوید «قربون دهننت، انگار دوره آخر زمانه». در آن روزهایی که هدایت داستان های کوتاهش را می نوشت هنوز ضبط کردن صدای مردم به این صورت رسم نشده بود. این کار را به طور جدی اولین بار صادق چوبک در داستان های «خیمه شب بازی» کرد، و باید بگویم که با حساسیت و ظرافت غربی هم این کار را کرد. چوبک در یکی دو تا ترجمه باز همین کار را کرده بود. یکی نمایشنامه ای بود از یوجین اونیل به اسم «پیش از ناشتایی» که در مجله «سخن» چاپ شد، و یکی هم داستان کوتاهی بود به اسم «کارگر بیمار» از دی اچ لارنس، که در مجله «مردم ماهانه» چاپ شد.

در این ترجمه ها آدم های داستان برای اولین بار به زبان گفتاری حرف می زدند. این یک کار کاملاً تازه یا می شود گفت انقلابی بود و فوراً رسم شد. من فکر می کنم تأثیرش دست کم در خوانندگانی مثل من قابل مقایسه بود با وقتی که مردم برای اولین بار فارسی ساده و عادی را از زبان بازیگران فرنگی روی پرده سینما شنیدند. از آن به بعد نویسندگان و مترجمان بسیاری از این رسم پیروی کرده اند، از جمله خود من. ولی مشکل اینجاست که همه نویسندگان و مترجمان گوش حساس صادق چوبک را نداشتند، و در این سالهایی که از شروع این حرکت می گذرد مقدار زیادی گفتار ناهنجار نوشته و ترجمه شده است. اشکال غالب این گفتارها، همان طور که قبلاً گفتم، این است که نویسنده یا مترجم طرز برخوردش - یا به اصطلاح جدیدتر رهیافتش - به زبان گفتاری نوعی رهیافت مکانیکی است. یعنی فکر می کند همین قدر که «نان» را به «نون» مبدل کند و «می گویم» و «می روم» را به «می گم» و «می رم»، زبان گفتار به دست می آید، و حال آن که در واقع فقط گفتار ناهنجار به دست می آید، و گاهی هم خیلی ناهنجار.

در ادامه بحث دربابندری مسئله دیگری را مطرح می کند، مسئله پذیرفتن یا نپذیرفتن اشکال بیانی که

از طریق ترجمه وارد زبان فارسی می‌شوند. این اشکال موجب تحول در زبان فارسی شده و وارد شدن آنها به زبان فارسی اجتناب‌ناپذیر است. اما این بدان معنی نیست که هر شکل بیان تازه‌ای را که از طریق ترجمه وارد می‌شود فوراً بپذیریم. مردم ممکن است شکل بیان خاصی را بپذیرند یا نپذیرند، اما مترجم که در برابر زبان مسئول و متعهد است برای پذیرش یا رد هر شکل بیان معیار و دلیل دارد. او برخی اشکال بیان را هم ضروری و مفید تشخیص می‌دهد و هم سازگار با شیوه‌های بیان فارسی و ورود آنها را به حریم زبان فارسی روا می‌داند. اما با برخی دیگر آنقدر مبارزه می‌کند تا آن شکل بیان یا دفع شود یا خود را بر زبان فارسی تحمیل کند و از پذیرش آن گریزی نباشد.

در جریان ترجمه خواه‌ناخواه مقداری عناصر خارجی وارد زبان دوم - یا به اصطلاح زبان مقصد - می‌شود، و به همین جهت وقتی در یک دوره‌ای ترجمه زیاد صورت بگیرد، این خودش می‌تواند یکی از موجبات تحول باشد. دوره‌ها یک چنین دوره‌ای است. آن تحول یا دست کم دیگرگونیهایی که به این ترتیب بر اثر ترجمه آثار خارجی پیش می‌آید به خودی خود چیز بدی نیست، و حتی تجربه تاریخی نشان می‌دهد که این جریان چه در زبان خود ما و چه در زبان‌های دیگر، باعث باروری زبان و فرهنگ می‌شود. ما در همین زمانه خودمان شاهد همین باروری هستیم. زبان ما از لحاظ قدرت بیان و ورزیدگی درزمینه‌های ادبی و فلسفی و علمی و غیره امروز با چهل، پنجاه، یا صدسال پیش قابل قیاس نیست. بدون شک یکی از موجبات این پیشرفت سیل ترجمه‌هایی است که در این مدت از زبان‌های دیگر به درون زبان و فرهنگ ما جاری بوده است. این از فواید ترجمه است. اما ترجمه مشکلاتی هم پیش می‌آورد چون که اینجا مسأله درست و نادرست در زبان پیش می‌آید. اهل دستور زبان همان‌طور که از اسمشان پیداست وظیفه خودشان می‌دانستند که به مردم دستور بدهند که این طور حرف بزنند و آن طور حرف نزنند، یا ننویسند. اما زبان شناسان جدید می‌گویند زبان‌شناسی مثل سایر علوم علمی است توصیفی، یعنی کارش این است که واقعیت زبان را تحقیق و توصیف کند، نه این که بگوید این شکل بیان درست است و آن شکل بیان غلط. در واقع می‌شود گفت که زبان‌شناسی جدید مفاهیم درست و غلط را از بحث زبان کنار گذاشته و به جای اینها با مفاهیم رایج و غیررایج کار می‌کند. به این ترتیب آن چیزی که سابق به اسم «غلط مشهور» شناخته می‌شد، از لحاظ زبان‌شناسی دیگر غلط محسوب نمی‌شود. این هم یک شکل بیان رایج است، گیرم هنوز در محافل ادبا و فضلا پذیرفته نشده است.

در جریان ترجمه، و مخصوصاً ترجمه گفتار، همیشه مقداری اشکال بیان تازه وارد زبان می‌شوند و بعضی از آنها هم رواج پیدا می‌کنند. بنابراین اگر صرف رواج ملاک باشد، به هیچ کس هیچ ایرادی نمی‌شود گرفت، چون حتی اشکالی که هنوز رایج نشده‌اند هم ممکن است روزی رایج بشوند. از این گذشته، بعضی از اشکال بیان، یا حتی نحوه‌های تألیف کلام که از زبان‌های خارجی وارد می‌شوند مسلماً مورد احتیاج ما هستند و بنیه زبان ما را تقویت می‌کنند. در یک قرن اخیر مقدار زیادی از این عناصر خارجی وارد زبان ما شده‌اند، و خود این امر یکی از موجبات پیشرفت زبان ما بوده است. برای مثال، وقتی که من می‌گویم من در اینجا «به عنوان مترجم» دارم حرف می‌زنم، چه بسا توجه نداریم که این عبارت «به عنوان» ترجمه از یک عبارت فرنگی است، که خیال نمی‌کنم که از شصت هفتاد سال به آن طرف در زبان فارسی به گوش خورده باشد. و شاید در روزهای اول که از قلم مترجمی جاری شده مخالفان سرسختی هم داشته است، و گویا هنوز هم دارد. ولی واقعیت این است که در بحث‌های علمی و فلسفی و امثال این‌ها ما به این عبارت سخت احتیاج داریم، و آنچه پیش از این در این قبیل مواضع به کار می‌رفته، مثل «فی حیث» و «به اعتبار» و غیره جواب این احتیاج را نمی‌داده، و به همین دلیل عبارت «به عنوان» با آن که داد می‌زند ترجمه از زبان خارجی است جای خودش را باز کرده است. ولی خود من که در مورد «به عنوان» این جور سعه صدر

نشان می‌دهم در برابر بسیاری از اشکال و انحرافات بیان دیگری که از زبان‌های خارجی ترجمه می‌شوند - به‌خصوص در این ایام از زبان انگلیسی - سخت می‌ایستم و می‌خواهم این‌ها را از ساحت مقدس زبان فارسی بیرون بیندازم. این البته تعارض آمیز به نظر می‌رسد، ولی واقعیت همین است. من و امثال من ممکن است در تلاش برضد بعضی از این اشکال بیان شکست بخوریم، و مسلماً در بعضی موارد شکست هم خواهیم خورد. در این بحثی نیست. آن وقت نسل بعدی اشکال بیان فاتح را می‌پذیرد، همان‌طور که ما حالا عبارت «به عنوان» را پذیرفته‌ایم، و علم زبان‌شناسی هم این واقعیت را تصدیق می‌کند. آن وقت آن عنصر خارجی دیگر «عنصر نامطلوب» نخواهد بود و در واقع باید گفت مقدمش گرامی است.

اما معنای مواضع زبان‌شناسی جدید این نیست که بر سر رد و قبول اشکال تازه بیان که از زبان‌های دیگر وارد زبان فارسی می‌شوند مناظره و منازعه‌ای در نمی‌گیرد، یا اصولاً نباید در بگیرد. این کش‌مکش‌ها عملاً واقع می‌شوند، و در واقع یکی از کارهای علم زبان‌شناسی توضیح و تمشیت همین کش‌مکش‌ها است.